

۶

رقابت راهبردی در دیپلماسی جهانی:

تحلیل گفتمانی سخنرانی‌های ایالات متحده

آمریکا، چین و روسیه در مجمع عمومی

سازمان ملل متحد ۲۰۲۵

رضا گرزین^۱

درجه مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۹/۲۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

^۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران. reza.gorzin@gmail.com

چکیده

نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر از نظم نسبتاً پایدار لیبرال به سوی محیطی مبتنی بر رقابت فزاینده قدرت‌های بزرگ در حال گذار است؛ رقابتی که فراتر از موازنه‌سازی سخت، در سطوح هنجاری، معنایی، روایی و گفتگومانی بازتولید می‌شود. سخنرانی رهبران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بازتابی از درک آنان از نظم جهانی، هویت، قدرت و جایگاه کنشگری در ساختار بین‌المللی است. در این چارچوب، دیپلماسی به عرصه‌ای راهبردی برای رقابت معنابخشی، روایت‌پردازی قدرت و بازتعریف مشروعیت تبدیل شده است. ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه به‌عنوان سه بازیگر اثرگذار در دوران گذار نظم جهانی، از طریق دیپلماسی گفتگومانی و قدرت نمادین، در پی تثبیت یا بازتعریف نقش نظم‌ساز و جایگاه راهبردی خود هستند. پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف در سه سطح زبانی، ایدئولوژیک و کارکردی، سخنرانی‌های رسمی نمایندگان ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه در نشست ۲۰۲۵ مجمع عمومی سازمان ملل متحد را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد ایالات متحده با گفتمان رئالیستی-لیبرالی بر حفظ برتری ساختاری، رهبری جهانی و استمرار نظم لیبرال تأکید دارد؛ چین با گفتمان توسعه‌محور و چندجانبه‌گرا و طرح ابتکارهایی چون *GDI*¹, *GGI*², *GSI*³، در پی تقویت مشروعیت نقش نظم‌ساز خود است و روسیه با گفتمان تقابلی و حقوق‌محور، خود را مدافع نظم چندقطبی و متقد یک‌جانبه‌گرایی معرفی می‌کند. نتایج نشان می‌دهد رقابت راهبردی در دیپلماسی جهانی بیش از آنکه صرفاً ژئوپلیتیکی باشد، فرایندی گفتمان‌ساز برای کنترل معنا، مشروعیت و ادراک عمومی بین‌المللی است.

• واژگان کلیدی

دیپلماسی؛ رقابت راهبردی؛ گفتمان سیاسی؛ سازمان ملل متحد؛ مشروعیت بین‌المللی؛ نظم بین‌الملل؛ آمریکا، چین و روسیه.

¹. Global Development Initiative

². Global Governance Initiative

³. Global Security Initiative

۱- مقدمه

در محیط پیچیده و رقابتی نظام بین‌المللی کنونی، حضور مؤثر کشورها در عرصه دیپلماسی جهانی مستلزم بهره‌گیری هم‌زمان از قدرت نرم، انسجام گفتمانی و مهارت‌های دیپلماسی عمومی است و در این میان، مجمع عمومی سازمان ملل به‌عنوان صحنه‌ای برای رقابت گفتمانی قدرت‌های بزرگ اهمیت ویژه‌ای دارد. رویکردهای نوین روابط بین‌الملل نشان می‌دهند که مطالعه رقابت قدرت‌ها صرفاً در سطح سخت‌افزاری و ژئوپلیتیک کافی نیست؛ بلکه تحلیل گفتمان‌ها، روایت‌های قدرت و مقایسه چارچوب‌های معنایی بازیگران بزرگ می‌تواند درک عمیق‌تری از روندهای بازتعریف نظم جهانی و تحول ساختار قدرت ارائه دهد. درک سازوکارهای روایت‌پردازی و الگوهای رقابتی در مجمع عمومی سازمان ملل و محافل پیرامونی آن، به جامعه تحلیلی و سیاست‌گذاری بین‌المللی این امکان را می‌دهد تا درکی عمیق‌تری از روندهای آتی تحول در نظم جهانی کسب نمایند (Nye, 2004: 112; Acharya, 2014: 78). تحلیل نظری و تطبیقی گفتمان‌های ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، ظرفیت مهمی برای فهم چگونگی تعامل قدرت، معنا و دیپلماسی در فرایند گذار نظم بین‌الملل فراهم می‌سازد. در شرایطی که نظام جهانی از ثبات نسبی نظم لیبرال به‌سوی وضعیتی رقابتی و چندلایه در حال حرکت است، قدرت‌های بزرگ می‌کوشند از طریق زبان، روایت و چارچوب‌های معنایی، جایگاه خود را تثبیت یا بازتعریف کنند. در این میان، ایالات متحده آمریکا با بهره‌گیری از گفتمان رئالیستی هژمونیک، چین با گفتمان لیبرالی نهادگرا همراه با مؤلفه‌های سازه‌انگاره و روسیه با ترکیبی از رئالیسم تقابلی و دیپلماسی هوشمند، در پی مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های خود و جذب حداکثری حمایت بین‌المللی در فضای رسمی مجمع عمومی سازمان ملل متحد هستند. پژوهش حاضر با اتکا به یک «مدل تحلیلی مفهومی»^۱، رقابت گفتمانی در دیپلماسی جهانی را در سه لایه مکمل مورد بررسی قرار می‌دهد. در لایه نخست، یعنی سطح نظری- مفهومی، رابطه میان سه رویکرد اصلی رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌نگاری در بازنمایی قدرت، هویت و مشروعیت در دیپلماسی جهانی تبیین می‌شود. این لایه نشان می‌دهد که چگونه هر یک از این رویکردها چارچوبی متفاوت برای فهم نظم جهانی و نقش کنشگران اصلی آن ارائه می‌کنند. در لایه دوم، یعنی سطح رفتاری، بازتاب این چارچوب‌های نظری در گفتارها و رفتارهای رسمی نمایندگان ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه در مجمع

^۱. Conceptual Analytical Model

عمومی سازمان ملل تحلیل می‌شود. در نهایت، در لایه نتیجه‌ای، پیامدهای این بازنمایی‌های گفتمانی برای ساختار نظم جهانی، توازن قدرت و مسیر آینده دیپلماسی بین‌المللی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی، پژوهش حاضر با تأکید بر پیوند میان زبان، قدرت و ایدئولوژی، سه سطح اساسی را مدنظر قرار می‌دهد؛ در سطح زبانی یا گفتمانی، واژگان کلیدی، استعاره‌ها، شیوه‌های خطاب و الگوهای تکرارشونده‌ای بررسی می‌شود که از طریق آن‌ها فرایندهای هویت‌سازی، مشروعیت‌بخشی و تولید معنای قدرت صورت می‌گیرد. در سطح معنایی یا ایدئولوژیک، ارزش‌ها و تصورات بنیادینی تحلیل می‌شود که در پس زبان رسمی هر یک از بازیگران نهفته است؛ از جمله تأکید ایالات متحده آمریکا بر آزادی، رهبری و نظم لیبرال، تمرکز چین بر توسعه مشترک، همگرایی و چندجانبه‌گرایی و برجسته‌سازی مفاهیمی چون عدالت، بازدارندگی و چندقطبی‌سازی در گفتمان روسیه. در سطح کارکردی یا عملیاتی نیز، تأثیر این گفتمان‌ها بر کنش دیپلماتیک و رقابت نظم‌ساز، از جمله بازتولید هژمونی توسط ایالات متحده آمریکا، تلاش برای نظم‌سازی جایگزین از سوی چین و چالش‌گری گفتمان غربی توسط روسیه بررسی می‌شود. هم‌زمان، پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل سیاست خارجی و موازنه قدرت، رقابت سه قدرت بزرگ را در چهار بعد اصلی شامل منافع ملی و امنیتی، منابع قدرت سخت و نرم، راهبردهای رفتاری و پیامدهای ساختاری مورد بررسی قرار می‌دهد. پیوند این دو رویکرد مکمل نشان می‌دهد که دیپلماسی جهانی معاصر دیگر صرفاً عرصه رقابت مادی قدرت نیست، بلکه صحنه‌ای برای نبرد معنایی، روایت‌پردازی مشروعیت و بازتعریف قواعد نظم جهانی است؛ جایی که هژمونی نه تنها در ساختار و رفتار، بلکه در زبان، معنا و گفتمان بازتولید می‌شود.

پیشینه پژوهش: مطالعات پیشین عمدتاً بر ابعاد ژئوپلیتیک رقابت قدرت‌های بزرگ یا تحلیل سیاست‌های عملی آنان متمرکز بوده‌اند (Mearsheimer, 2018: 45; Lynch, 2021: 23). شماری از پژوهش‌ها به دیپلماسی عمومی و قدرت نرم ایالات متحده آمریکا و تعدادی به دیپلماسی توسعه‌ای و چندجانبه‌گرایی چین و برخی دیگر به سیاست خارجی تقابلی و امنیت‌محور روسیه پرداخته‌اند. با این وجود، پژوهش‌های اندکی به بررسی هم‌زمان و تطبیقی این سه گفتمان در بستر خاص مجمع عمومی سازمان ملل متحد اقدام نموده‌اند. بر پایه واکاوی نظام‌مند موضوعی، می‌توان مهم‌ترین مطالعات پیشین را در سه حوزه اصلی زیر بیان نمود:

حوزه اول: رقابت راهبردی در سیاست جهانی: رقابت راهبردی به چالش‌های استراتژیک و روابط پیچیده میان کشورهای بزرگ و تأثیرات ساختاری آن بر روابط بین‌الملل اشاره دارد. در دهه‌های اخیر، این رقابت‌ها به‌ویژه میان ایالات متحده، چین و روسیه، ابعاد فزاینده‌ای یافته است (Walt, 2018: 45). در این زمینه، پژوهش‌های متعددی به تحلیل ابعاد مختلف این رقابت پرداخته‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مقاله «رقابت راهبردی: جنگ سرد جدید؟» به بررسی رقابت استراتژیک ایالات متحده و چین و پیامدهای آن برای روابط بین‌الملل پرداخته است (Smith, 2019: 112).
- کتاب «چین: ترازنامه» تحلیلی جامع از ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی و تأثیرات آن بر سیاست جهانی و روابط با ایالات متحده ارائه می‌دهد (Bergsten, 2020: 89).
- مقاله «توهم بزرگ: رؤیاهای لیبرال و واقعیت‌های بین‌المللی» به ابعاد رقابت راهبردی ایالات متحده و روسیه در عرصه‌های نظامی و امنیتی می‌پردازد (Mearsheimer, 2018: 156).
- مقاله «رقابت قدرت‌های بزرگ و نظم جهانی» به تحلیل رقابت‌های استراتژیک میان قدرت‌های بزرگ و تأثیر آن بر ساختار نظم بین‌الملل پرداخته است (Lynch, 2021: 203).

حوزه دوم: تحلیل گفتمان: تحلیل گفتمان در علوم سیاسی به مطالعه زبان به مثابه ابزاری برای اعمال قدرت، شکل‌دهی به هویت‌ها و بازتولید روابط اجتماعی می‌پردازد. این رویکرد در تحلیل سخنرانی‌ها و مواضع کشورها در مجامع بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل متحد، از اهمیت بالایی برخوردار است (Fairclough, 2013: 45).

- از جمله پژوهش‌های انجام گرفته در این حوزه عبارتند از:
- مقاله «گفتمان و قدرت در روابط بین‌الملل» به بررسی نظام‌مند کاربرد زبان به عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به روابط قدرت پرداخته است (Jones, 2021: 78).
 - کتاب «گفتمان و قدرت» به نقش گفتمان در روابط بین‌الملل و چگونگی بهره‌گیری قدرت‌های بزرگ از زبان در نهادهای بین‌المللی پرداخته است (Van Dijk, 2008: 93).
 - کتاب «نظریه کنش ارتباطی» به تحلیل تعاملات گفتمانی و دیالکتیکی در عرصه بین‌المللی توجه نشان داده است (Habermas, 1996: 156).
 - مقاله «گفتمان کنش سیاسی» به بررسی تأثیر گفتمان‌های سیاسی بر روابط بین‌الملل پرداخته است (Wodak, 2001: 67).

– کتاب «توهم بزرگ» ضمن تحلیل رقابت‌های راهبردی، به ابعاد گفتمانی و بین‌المللی این رقابت‌ها در دوران جدید نیز پرداخته است (Mearsheimer, 2018: 204).

حوزه سوم: سیاست‌های بین‌المللی ایالات متحده، چین و روسیه: این حوزه به بررسی راهبردهای کلان و الگوهای تعاملی این سه قدرت در عرصه جهانی می‌پردازد. مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به عنوان عالی‌ترین تریبون دیپلماسی چندجانبه، همواره صحنه بروز این رقابت‌ها بوده است (Keohane, 2011: 123). برخی از پژوهش‌های این حوزه عبارتند از:

– مقاله «ایالات متحده، چین و روسیه در سازمان ملل متحد: مطالعه‌ای در استراتژی‌های دیپلماتیک» به طور خاص به تحلیل سخنرانی‌ها و راهبردهای دیپلماتیک این سه کشور پرداخته است (Wilson, 2020: 34).

– مقاله «سازمان ملل متحد و سیاست قدرت‌های بزرگ» تحلیلی از رقابت‌های دیپلماتیک ایالات متحده و روسیه در مجمع عمومی ارائه داده است (Krasner, 2017: 89).

– مقاله «سازمان بین‌المللی: نظریه‌ها و نهادها» به بررسی چگونگی استفاده قدرت‌های بزرگ از سازمان ملل به عنوان ابزاری برای پیشبرد سیاست خارجی پرداخته است (Hurd, 2018: 156).

– مقاله «بازگشت سیاست قدرت‌های بزرگ» به تحلیل رقابت‌های نوین میان قدرت‌های بزرگ در مجمع عمومی سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی توجه نشان داده است (Mearsheimer, 2020: 178).

روش پژوهش: تحلیل پویایی‌های رقابتی در عرصه نظام بین‌الملل معاصر، مستلزم بهره‌گیری از یک چارچوب نظری ترکیبی متشکل از سه پارادایم اصلی رئالیسم^۱، لیبرالیسم^۲ و سازهانگاری^۳ است. این ضرورت از ماهیت چندبعدی رقابت‌های نوین نشئت می‌گیرد که دیگر صرفاً در عرصه‌های مادی یا نهادی محدود نبوده، بلکه در حوزه گفتمان و هویت‌سازی نیز به طور فزاینده‌ای تجلی می‌یابد. در شرایط گذار به نظم پساهاژمونیک، گفتمان‌های قدرت به صورت بی‌سابقه‌ای به ابزارهای رسانه‌ای، هنجارپردازی و بازنمایی وابسته شده‌اند. این تحول راهبردی، عرصه دیپلماسی را از سطح مبادلات رسمی دولتی به سپهر رقابت بر سر معناسازی و مشروعیت‌آفرینی ارتقا داده است. این پژوهش با

^۱. Realism

^۲. Liberalism

^۳. Constructivism

اتخاذ روش کیفی و با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی در چارچوب نظریه‌های رئالیسم، لیبرالیسم و سازه‌انگاری، درصدد واکاوی این مسئله است که قدرت‌های بزرگ چگونه از محافل بین‌المللی به عنوان بستری برای مهندسی گفتمان استفاده نموده و این فرآیند چه تأثیراتی بر ساختار دیپلماسی بین‌الملل و تحولات آینده نظم جهانی بر جای می‌گذارد.

❖ تحلیل سخنرانی رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در نشست مجمع عمومی سازمان

ملل ۲۰۲۵

زمان سخنرانی: ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۵

مدت: حدود ۵۷ دقیقه

لحن کلی: احساسی، تهاجمی، تند، ملی‌گرایانه، انحصارطلبانه، یکجانبه‌گرایانه، انتقادی

مخاطب اصلی: کشورهای جهان، ولی عمدتاً با نگاه به سیاست داخلی آمریکا

سخنرانی نماینده ایالات متحده در مجمع عمومی سازمان ملل، بازتابی تمام‌نما از رویکرد سیاست خارجی ملی‌گرایانه، انحصارطلبانه و یکجانبه‌گرایانه این کشور بود. این گفتمان که بر محور تقابل مستقیم با نهادهای بین‌المللی و تأکید افراطی بر اولویت منافع ملی («آمریکا اول») استوار شده است، در قالبی با لحن تهاجمی و با انتقادات تند از ساختارهای چندجانبه‌ارائه‌شد (Nye, 2021: 89). از شاخص‌ترین مؤلفه‌های این سخنرانی می‌توان به تأکید بر کنترل مرزها و مخالفت با سیاست‌های مهاجرتی باز، ابراز شکاکیت نسبت به تغییرات اقلیمی و سیاست‌های انرژی سبز اروپا، توصیف سازمان ملل متحد به عنوان نهادی متکلم به «کلمات خالی»، ادعای مدیریت و خاتمه دادن به چندین منازعه بین‌المللی، درخواست برای تشدید تحریم‌ها علیه روسیه، اعمال فشار حداکثری بر ایران و هشدار نسبت به اقدامات مربوط به رسمیت شناختن دولت فلسطین اشاره کرد. این رویکرد اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت در عرصه سیاست داخلی آمریکا و برای پایگاه خاصی از حامیان کارایی داشته باشد، اما در مقیاس جهانی می‌تواند به کاهش همکاری‌های بین‌المللی، افزایش تنش‌ها و در نهایت تضعیف جایگاه راهبردی ایالات متحده بینجامد و نتیجه بلندمدت چنین گفتمانی، می‌تواند تصویری از آمریکا به عنوان بازیگری غیرمسئول و منزوی در صحنه جهانی باشد. واشنگتن در این سخنرانی با تلفیقی هوشمندانه از عناصر رئالیستی (تمرکز قاطع بر منافع ملی و امنیت) و عناصر لیبرالی (تأکید صوری بر نهادها و همکاری) و به‌کارگیری همزمان قدرت سخت و قدرت نرم، تلاش کرد تا جایگاه خود را به عنوان رهبر نظم جهانی لیبرال حفظ نماید (Keohane).

34): 2011 این استراتژی، نشان‌دهنده تلاش واشنگتن برای تداوم بخشیدن به هژمونی خود در شرایط پیچیده رقابت نوین جهانی است (Ikenberry, 2018: 23). همچنین، پیام‌های هشداردهنده صریح خطاب به چین و روسیه، که با زبانی موازنه‌گرایانه بیان شدند، ادامه‌دار بودن منطق موازنه‌سازی و تمایلات نفورثالیستی در سیاست خارجی آمریکا را نشان می‌دهد (Mearsheimer, 2019: 67). از منظر رئالیست‌ها، این رفتار را می‌توان تلاشی برای حفظ موازنه قوا در برابر قدرت‌های نوظهور و بازدارندگی از تغییر در نظم موجود تفسیر کرد.

به لحاظ ساختاری، این سخنرانی با آغازی جذاب و کاملاً شخصی‌سازی‌شده و حسابگرانه آغاز گردید که در آن، گوینده با اشاره عمدی به مشکلات فنی، شرایط خاص و اتفاقات ناگهانی، سه هدف راهبردی اصلی را دنبال می‌کرد: نخست، شکستن قالب رسمی دیپلماسی برای ایجاد فضایی به ظاهر غیررسمی و صمیمی؛ دوم، عامه‌پسندسازی گفتمان از طریق به‌کارگیری زبانی ساده، مستقیم و عاری از پیچیدگی‌های متعارف دیپلماتیک؛ و سوم، که مهم‌تر است، القای هوشمندانه حالت قربانی و بی‌اعتمادی ساختاریافته به محیط اطراف. این سه‌گانه راهبردی، در چارچوب نظریه قدرت نمادین قابل تحلیل است. سخنران با نمایش عمدانه آسیب‌پذیری و قرار دادن خود در موضع قربانی نظام-نخبگان حاکم، در پی کسب مشروعیت مردمی و بازتعریف میدان گفتمانی به نفع خود برمی‌آید. این تاکتیک، گونه‌ای از سلب عاملیت نمایشی است که در نهایت برای تحکیم موقعیت هژمونیک سخنران به کار می‌رود (Wodak, 2015: 95).

از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، این آغاز غیرمتعارف، نوعی دست‌کاری گفتمانی است که با ایجاد حس همدستی کاذب با توده‌ها، در صدد بازتولید رابطه قدرت موجود است. این رویکرد، همان‌طور که وودک در نظریه گفتمان پوپولیستی اشاره می‌کند، با برجسته‌سازی یک "دیگری" سازنده (اعم از رسانه‌ها، نهادهای بین‌المللی یا رقبای سیاسی)، به ایجاد "ما"یی یکپارچه و همدست می‌پردازد (Wodak, 2001: 78). اگرچه این استراتژی در کوتاه‌مدت می‌تواند برای جلب توجه، ایجاد حس نزدیکی و انتقال اصالت نمایشی مؤثر واقع شود (Van Dijk, 2008: 95). اما در بلندمدت، با کاستن از جدیت و اعتبار پیام در عرصه‌های رسمی، دو ریسک عمده را به همراه دارد: نخست، کاهش اعتبار سخنران در محافل دیپلماتیک و دوم، باز کردن فضای گفتمانی برای تفسیرها و قرائت‌های مخالف و تقابلی‌جویانه. به بیان دیگر، این تاکتیک، شمشیری دو لبه ای است که می‌تواند هم پیوندی عاطفی با پایگاه مردمی ایجاد کند و هم مشروعیت بین‌المللی را مخدوش سازد.

سیاست مهاجرت و امنیت مرزها

سیاست مهاجرتی اعلام شده در این سخنرانی، نه تنها بازتابی از الگوی اروپای پس از بحران ۲۰۱۵ است، بلکه نشان دهنده جهش کیفی در گفتمان مهاجرت‌ستیزی به سطحی هنجارشکن و تهاجمی است. این گفتمان از طریق یک سه‌گانه استراتژیک عمل می‌کند که در مرکز آن، فرایند امنیتی‌سازی مهاجرت قرار دارد؛ بدین معنا که مهاجرت از سطح یک مسئله اجتماعی یا اقتصادی به مثابه تهدیدی اگزیستانسیال علیه «تمدن غرب» بازتعریف می‌شود و در نتیجه، مهاجران در قالب تهدیدی برای امنیت ملی و بقای جامعه سیاسی صورت‌بندی می‌گردند. این بازتعریف امنیتی با بهره‌گیری گسترده از استعاره‌های بیماری‌زا نظیر «فروپاشی» و «نابودی» همراه است که مهاجران را به منزله عاملی ویروس‌گونه برای پیکره جامعه ترسیم کرده و زمینه‌های هراس اجتماعی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های سخت‌گیرانه را فراهم می‌سازد (Wodak, 2015: 89) در سطحی مکمل، این گفتمان از طریق دوگانه‌سازی اخلاقی، تقابلی مصنوعی میان «مسیر درست» که با سیاست‌های محدودکننده و سخت‌گیرانه و «مسیر غلط» که به سیاست‌های انسان‌دوستانه ایجاد می‌کند؛ تقابلی که با برجسب‌زنی‌های شدید اخلاقی همراه بوده و در چارچوب نظریه هژمونی، تلاشی برای بازتعریف ارزش‌های مسلط و جابه‌جایی مرزهای هنجاری در نظم بین‌المللی تلقی می‌شود. هم‌زمان، این گفتمان با اتخاذ موضعی صریحاً جهان‌وطن‌ستیز، در تقابل با پارادایم جهان‌وطنی‌گرایی لیبرال قرار گرفته و با تأکید بر حاکمیت مطلق ملی، هرگونه رویکرد چندفرهنگی، فراملی و مبتنی بر همکاری‌های بین‌المللی در حوزه مهاجرت را طرد می‌کند (Held, 2010: 234)

پیامدهای ساختاری این منظومه گفتمانی قابل توجه است؛ از یک سو، از طریق تکرار گفتمانی و فرایند بی‌حساس‌سازی تدریجی، تابوهای اخلاقی مرتبط با حقوق مهاجران شکسته شده و سیاست‌هایی که پیش‌تر غیرقابل قبول تلقی می‌شدند، به تدریج عادی‌سازی می‌شوند و از سوی دیگر، این گفتمان در همسویی با چرخش‌های ضدجهانی‌شدن، به تضعیف نظام‌های بین‌المللی حفاظت از پناهندگان، فرسایش اعتماد جمعی به نهادهای بین‌المللی و تضعیف رژیم‌های حقوقی منجر می‌شود. در نهایت، تقویت پوپولیسم راست‌گرا در سطح جهانی از رهگذر این گفتمان، بحران مشروعیت فزاینده‌ای را برای مدل لیبرال‌دموکراسی رقم می‌زند؛ بحرانی که از طریق تقابل مستقیم با ارزش‌های دموکراتیک و تضعیف نهادهای دموکراتیک بازتولید می‌شود. (Mudde, 2019: 123)

آب و هوا، تغییرات اقلیمی و انرژی سبز

موضع‌گیری نماینده ایالات متحده در قبال تغییرات اقلیمی، نمونه بارزی از گفتمان انکار محیط‌زیستی در بالاترین سطح حکمرانی جهانی محسوب می‌شود. این گفتمان که تغییرات اقلیمی را «بزرگ‌ترین فریب قرن» و سیاست‌های انرژی سبز را «خودکشی اقتصادی» قلمداد می‌کند، مبتنی بر سه پایه استراتژیک استوار است: نخست، ایجاد تقابل‌سازی علمی-اقتصادی از طریق دوگانه کاذب بین «رونق اقتصادی مبتنی بر سوخت‌های فسیلی» و «افسانه‌های بی‌پایه زیست محیطی» که با انکار نظام‌مند اجماع علمی جهانی همراه است. دوم، مشروعیت‌زدایی از گفتمان مسلط با استفاده از برچسب‌زنی‌هایی چون «افسانه» و «توهم» برای غیرمشروع جلوه دادن پارادایم توسعه پایدار سوم، اولویت دادن به منافع لابی‌های انرژی فسیلی بر ملاحظات بلندمدت زیست محیطی.

از منظر تحلیلی، این گفتمان در چارچوب نظریه‌های مختلف بین‌المللی قابل تبیین است. بر اساس رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل، این موضع‌گیری نشان‌دهنده تقدم منافع بخشی بر منافع ملی بلندمدت است (Keohane, 2011: 203). در چارچوب نظریه هژمونی، این رویکرد بیانگر افول تدریجی هژمونی آمریکا در تعیین هنجارهای جهانی محسوب می‌شود (Acharya, 2014: 178). همچنین بر اساس نظریه رژیم‌های بین‌المللی، این موضع‌گیری تهدیدی جدی برای ثبات و کارآمدی رژیم‌های زیست‌محیطی به شمار می‌رود (Krasner, 2017: 92). این گفتمان نه تنها مانع همکاری‌های بین‌المللی در حوزه محیط زیست می‌شود، بلکه با تضعیف نهادهای بین‌المللی، چالش‌های عمیقی را در برابر حکمرانی جهانی محیط زیست ایجاد می‌کند. تداوم این رویکرد در بلندمدت می‌تواند به حاشیه‌رانی ایالات متحده در عرصه دیپلماسی محیط زیست و کاهش نفوذ راهبردی این کشور در تعیین چارچوب‌های بین‌المللی منجر شود.

پیامدهای راهبردی این گفتمان در سطح بین‌المللی قابل توجه است؛ به‌گونه‌ای که نخست، اتخاذ چنین رویکردی ایالات متحده آمریکا را در موقعیتی تقابلی نسبت به اتحادیه اروپایی و بخش قابل توجهی از جامعه بین‌المللی قرار داده و به انزوای دیپلماتیک^۱ تدریجی آن منجر می‌شود (Nye, 2020: 167). در ادامه، این گفتمان با تضعیف ظرفیت اجماع‌سازی و همکاری چندجانبه، اعتبار و مشروعیت ایالات متحده را به‌عنوان یک بازیگر مسئول و رهبر نظم جهانی در حوزه حکمرانی بین‌المللی مخدوش می‌کند و جایگاه رهبری جهانی آن را با چالش جدی مواجه می‌سازد. (Ikenberry, 2018: 145) از منظر اقتصادی، تداوم این رویکرد هزینه‌های بلندمدتی را بر اقتصاد

^۱. Diplomatic Isolation

آمریکا تحمیل می‌کند؛ چراکه این کشور را از دسترسی به فناوری‌های سبز، زنجیره‌های ارزش نوظهور و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در اقتصاد کم‌کربن محروم ساخته و توان رقابتی آن را در بازارهای آینده کاهش می‌دهد. هم‌زمان، این گفتمان با تضعیف سازوکارهای اعتماد و همکاری، تلاش‌های جمعی برای مقابله با بحران اقلیمی را با مانع جدی روبه‌رو کرده و امکان شکل‌گیری کنش هماهنگ جهانی را محدود می‌سازد. در مجموع، چنین رویکردی نه تنها ایالات متحده را از حلقه‌های اصلی تصمیم‌سازی جهانی در حوزه محیط زیست کنار می‌گذارد، بلکه هزینه‌های ژئوپلیتیک قابل توجهی را نیز برای این کشور به همراه دارد؛ هزینه‌هایی که نمود عینی آن‌ها را می‌توان در اعمال تحریم‌های تجاری سبز از سوی اتحادیه اروپا، محدود شدن دسترسی به بازارهای آینده و تشدید رقابت ژئواکونومیک علیه آمریکا مشاهده کرد.

انتقاد و تضعیف سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی

سخنرانی نماینده ایالات متحده آمریکا بار دیگر بر محوریت راهبرد «آمریکا اول» تأکید داشت، که در چهارچوبی از سیاست خارجی تهاجمی و پوپولیسم راست‌گرا قابل تحلیل است (Mearsheimer, 2019: 45). این گفتمان با هدف نشان دادن اقتدار آمریکا، تقویت هویت ملی انحصارطلبانه و ترویج یک‌جانبه‌گرایی طراحی شده و ادامه این رویکرد رادیکال در حمله به ساختارهای چندجانبه و تضعیف عمده نهادهای بین‌المللی همراه با خروج از توافقاتی مانند توافق اقلیمی پاریس^۱ و برجام^۲، حاکی از تمرکز کوتاه‌بینانه بر منافع کوتاه‌مدت ایالات متحده، به بهای هزینه‌بردار کردن اعتبار بین‌المللی این کشور است. از منظر نظریه رئالیسم تهاجمی، این راهبردها بازتاب منطقی از تلاش برای حفظ هژمونی در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند. در این چارچوب، نهادهای بین‌المللی نظیر شورای امنیت و صندوق بین‌المللی پول، عمدتاً به عنوان ابزارهای نفوذ ساختاری برای پیشبرد اهداف ملی به کار می‌روند. تحلیل گفتمان رسمی واشنگتن نشان می‌دهد که ایالات متحده، نظم لیبرال را نه به عنوان یک ساختار جهانی ذی‌قیمت، بلکه به مثابه ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به منافع خود تفسیر و استفاده می‌کند.

پیامدهای راهبردی این گفتمان در سطح چندجانبه قابل توجه است؛ به‌گونه‌ای که کاهش سرمایه‌گذاری مالی و سیاسی ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته، به تدریج به تضعیف نفوذ راهبردی این کشور در سازوکارهای چندجانبه و کاهش قدرت شکل‌دهی

¹. Paris Climate Agreement

². JCPOA

آن به دستور کارهای بین‌المللی منجر می‌شود (Nye, 2004: 89; Keohane, 2011: 112) این روند هم‌زمان زمینه‌ساز شیوع بی‌اعتمادی عمیق نسبت به نهادهای چندجانبه شده و می‌تواند سایر دولت‌ها را نیز نسبت به تعهداتشان در قبال حکمرانی جهانی دچار تردید کند؛ امری که مشروعیت و کارآمدی نظم نهادی موجود را با چالش مواجه می‌سازد. (Mearsheimer, 2019: 154) در چنین شرایطی، تضعیف نقش آمریکا احتمال شکل‌گیری خلأ قدرت را افزایش داده و با تشدید رقابت میان سایر قدرت‌ها، به بی‌ثباتی سیستمی و افزایش تنش در عرصه بین‌المللی می‌انجامد. افزون بر این، رفتار متناقض نماینده ایالات متحده شامل انتقادهای تند در مجامع عمومی در کنار تعاملات محدود و غیرعلنی انگاره «دیپلماسی دوگانه» را در ذهن بسیاری از بازیگران بین‌المللی تقویت کرده و به پیچیدگی، ابهام و کاهش شفافیت روابط دیپلماتیک دامن می‌زند (Kissinger, 1994: 78) در مجموع، این گفتمان نه تنها بنیان‌های همکاری بین‌المللی را تضعیف می‌کند، بلکه در بلندمدت جایگاه رهبری و توانایی واشنگتن برای جهت‌دهی و شکل‌دهی به نظم مطلوب خود در نظام بین‌الملل را نیز به‌طور جدی به مخاطره می‌اندازد. (Ikenberry, 2011: 156; Nye, 1990: 89)

بحران غزه و مسئله فلسطین

موضع‌گیری نماینده ایالات متحده در قبال بحران غزه و مسئله فلسطین، نه تنها تداوم سیاست سنتی حزب جمهوری خواه در حمایت تمام‌قد از اسرائیل را نشان می‌دهد، بلکه نشانگر تحول کیفی در گفتمان آمریکا به سمت امنیتی‌سازی کاملین مناقشه است (Buzan et al., 1998: 124). این گفتمان با به کارگیری چارچوب‌بندی امنیتی، مسئله فلسطین را از یک مناقشه سیاسی-سرزمینی به یک تقابل امنیتی وجودی تقلیل می‌دهد. ویژگی‌های کلیدی گفتمان آمریکا در قبال بحران غزه در قالب یک پارادایم امنیتی‌شده قابل تحلیل است که از سه مؤلفه اصلی تشکیل شده است. نخست، دوگانه‌سازی اخلاقی تقلیل‌گرا با ایجاد تقابل ساختگی بین گفتمان مبارزه با تروریسم و پاداش دادن به تروریست‌ها که با نادیده گرفتن پیچیدگی‌های تاریخی-سیاسی مناقشه، فضای گفتمانی را به یک دیالکتیک ساده‌انگارانه تقلیل می‌دهد. دوم، کاربرد ابزاری اصطلاحات از طریق به کارگیری استراتژیک مفاهیمی چون «پاداش دادن به تروریست‌ها» که با هدف غیرمشروع‌ساز بهرگونه کنش سیاسی در جهت به رسمیت شناختن حقوق بنیادین فلسطینیان طراحی شده است (Chomsky, 1999: 112). سوم، تخطی نظام‌مند از حقوق بین‌الملل که با نقض آشکار اجماع جهانی و کنوانسیون‌های ژنو^۱، به ویژه در مورد حمایت از

¹. Geneva Conventions

غیرنظامیان، مشروعیت نهادهای بین‌المللی را به چالش می‌کشد. این سه مؤلفه در مجموع، الگویی از امنیتی‌سازی کامل مناقشه را ارائه می‌دهند که تبعات گسترده‌ای برای ثبات منطقه‌ای و نظم بین‌المللی در پی دارد. از منظر نظریه سازه‌انگاری، این گفتمان در پی بازتولید هویت‌ها در منطقه است (Wendt, 2006: 75). همزمان، از منظر رئالیسم ساختاری، این موضع‌گیری نشان‌دهنده تلاش واشنگتن برای حفظ هژمونی راهبردی از طریق حمایت بی‌قید و شرط از متحدان کلیدی خود است. این رویکرد که جهانی‌شدن گفتمان امنیتی را نشان می‌دهد، در تضاد کامل با پارادایم امنیت انسانی قرار دارد. پیامدهای راهبردی این گفتمان در عرصه سیاست بین‌الملل، ابعاد متعددی دارد؛ از جمله تعمیق شکاف ژئوپلیتیکی، چرا که رویکرد ایالات متحده نه تنها با جهان عرب، بلکه با اتحادیه اروپا که عموماً از راه‌حل دوکشوری حمایت می‌کند، فاصله ایجاد و تنش‌ها را تشدید می‌سازد. هم‌زمان، این موضع‌گیری می‌تواند چرخه بحران را تشدید کرده و خشونت‌ها را افزایش دهد، در حالی که فضای اعتماد برای مذاکرات آتی را به‌طور چشمگیری محدود می‌کند. افزون بر این، گفتمان یادشده مشروعیت بین‌المللی ایالات متحده را به عنوان واسطه‌گر بی‌طرف در فرآیند صلح غرب آسیا به شدت مخدوش ساخته و اعتبار آن را در میان بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی کاهش می‌دهد. در نهایت، این رویکرد می‌تواند به بازتعریف نقش قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه و قطر منجر شود و جایگاه آن‌ها را به‌عنوان بازیگران جایگزین در مدیریت بحران و فرآیندهای صلح افزایش دهد، امری که بازتوزیع نفوذ و مسئولیت در عرصه منطقه‌ای را تقویت می‌کند (Gause, 2018: 156; Aras, 2023: 112).

ایران هسته‌ای

موضع‌گیری نماینده ایالات متحده در قبال ایران، مبتنی بر چهارچوب‌بندی امنیتی حداکثری بود که با برچسب‌زنی «پشتیبان شماره یک تروریسم در جهان» و تمرکز بر مانع‌تراشی در برابر برنامه هسته‌ای ایران صورت گرفت. اشاره به «عملیات چکش نیمه‌شب» و ادعای نابودی تأسیسات هسته‌ای، نمونه‌ای بارز از به‌کارگیری گفتمان نظامی-تهاجمی در عرصه دیپلماسی عمومی است.

تحلیل لایه‌های گفتمانی نشان می‌دهد که این روایت با برساخت تهدید اگزیستانسیال از ایران آغاز می‌شود، که در آن با ارائه تصویری فاجعه‌آمیزی، هرگونه اقدام متقابل پیشاپیش توجیه می‌شود. این فرآیند با تکنیک برچسب‌زنی ایدئولوژیک و استفاده نظام‌مند از برچسب «تروریسم» برای غیرمشروع‌سازی کامل ایران در نظام بین‌الملل تکمیل می‌گردد. در سطح سوم، دیپلماسی نمایشی از طریق ادعاهای عملیاتی، بیشتر در خدمت اقناع افکار عمومی داخلی قرار می‌گیرد تا

ایجاد تغییر میدانی از منظر ابعاد راهبردی و نظری، این گفتمان کاملاً با پارادایم رئالیسم تهاجمی همسو است که بر مهار قدرت‌های منطقه‌ای از طریق تهدید نظامی تأکید دارد (Mearsheimer, 2018: 156). این رویکرد نمونه کلاسیکی از فرآیند امنیتی‌سازی محسوب می‌شود که طی آن یک موضوع سیاسی به یک تهدید امنیتی تبدیل می‌گردد (Buzan et al., 1998: 34). در نهایت، این گفتمان در چارچوب سازه‌انگاری خصمانه به تحکیم هویت خصمانه برای ایران در نظام بین‌الملل می‌پردازد (Wendt, 2006: 89).

پیامدهای عملی این گفتمان در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی قابل توجه است؛ نخست آنکه این رویکرد زمینه هرگونه اعتمادسازی و گفت‌وگوی سازنده را از بین می‌برد و فضای دیپلماتیک را به‌طور قابل توجهی تخریب می‌کند. هم‌زمان، به‌صورت پارادوکسیکال، موجب تقویت گفتمان مقاومت در منطقه شده و مشروعیت‌بخشی به رویکردهای تهاجمی را تسهیل می‌کند، به‌گونه‌ای که بازیگران محلی با بهره‌گیری از این فضا، اقدام به تحکیم مواضع خود می‌کنند (Lynch, 2012: 234). علاوه بر این، این موضع‌گیری شکاف ایالات متحده با متحدان اروپایی و سایر بازیگران بین‌المللی را که خواهان راه‌حل‌های دیپلماتیک هستند، تعمیق می‌بخشد و انسجام جهانی در مواجهه با بحران‌ها را تضعیف می‌کند (Nye, 2020: 92). نهایتاً، این گفتمان تهاجمی به بی‌ثبات‌سازی منطقه‌ای دامن زده و با افزایش تنش‌ها و تشدید رقابت‌های امنیتی در غرب آسیا، ظرفیت مدیریت بحران و ثبات منطقه‌ای را کاهش می‌دهد (Mearsheimer, 2001: 156; Miller, 2021: 113).

پرداختن به مسائل داخلی آمریکا با بُعد جهانی: تحلیل استراتژی دو وجهی

سخنرانی نماینده ایالات متحده در نشست مجمع عمومی سازمان ملل نمونه بارزی از بین‌المللی‌سازی سیاست داخلی است، که در آن دیپلماسی به ابزاری برای تبلیغات انتخاباتی تبدیل شده است (Nye, 2022: 45). این روند نشان می‌دهد که پویایی سیاست خارجی آمریکا به شدت تحت تأثیر فشارهای داخلی قرار گرفته و مرز بین دیپلماسی و سیاست‌زدگی به‌طور فزاینده‌ای محو شده است (Keohane, 2011: 78). ویژگی‌های کلیدی این استراتژی شامل سه مؤلفه اصلی می‌باشد: نخست، دشمن‌سازی سیستماتیک از طریق ایجاد دوگانه «ما در برابر آنها» و به‌کارگیری گفتمان امنیتی‌شده به منظور تقویت انسجام داخلی. دوم، عامه‌پسندسازی پیچیده با پیوند مسائل داخلی مانند تورم و کنترل مرزها به موضوعات جهانی از مجرای ساده‌سازی افراطی (Mudde, 2019: 78). سوم، تأکید بر رهبری شخصی که با شعارهایی نظیر «این رهبری اینجاست» به شخصی‌سازی دیپلماسی می‌پردازد (Brummer, 2016: 145). از منظر تحلیل نظری، این پدیده در

چارچوب‌های مختلف تئوریک قابل بررسی است. بر اساس لیبرالیسم بین‌الملل، این روند نشان از غلبه یافتن ملاحظات داخلی بر منافع ملی بلندمدت دارد (Keohane, 2011: 156). در پرتو سازه‌انگاری، این گفتمان به بازتعریف هویت آمریکا در عرصه نظام بین‌المللی مشغول است، مطابق نظریه رئالیسم، این رویکرد بازتاب تلاش برای حفظ هژمونی در شرایط تغییر موازنه قوا جهانی قلمداد می‌شود (Wendt, 2006: 201; Waltz, 2000: 89).

ابعاد راهبردی این گفتمان، هم در سطح داخلی و هم بین‌المللی، قابل بررسی است؛ در حوزه داخلی، این رویکرد با هدف تقویت پایگاه رأی محافظه‌کار، مشروعیت‌بخشی به برنامه‌های داخلی و ایجاد اتحاد ملی حول محور تهدیدات خارجی شکل گرفته است (Norris & Inglehart, 2019: 134) در سطح بین‌المللی، استراتژی مذکور به افزایش قطبی‌سازی جهانی، کاهش اعتماد متحدان نسبت به ثبات سیاست خارجی ایالات متحده و تقویت گفتمان مقاومت در میان رقبای ژئوپلیتیک منجر می‌شود. پیامدهای بلندمدت این روند نیز شامل کاهش پیش‌بینی‌پذیری سیاست خارجی آمریکا، تضعیف نهادهای چندجانبه به نفع رویکردهای یک‌جانبه و افزایش بی‌ثباتی سیستمی در نظم بین‌الملل است (Nye, 2020: 145). این تحلیل نشان می‌دهد که ابزارسازی دیپلماسی برای اهداف داخلی نه تنها اثربخشی سیاست خارجی آمریکا را محدود می‌کند، بلکه هزینه‌های راهبردی قابل توجهی را نیز در عرصه بین‌المللی برای این کشور ایجاد می‌نماید. (Acharya, 2018: 167)

رویکرد مقابله‌ای در سیاست خارجی: تحلیل پیامدهای راهبردی و تغییر موازنه قوا

گفتمان نماینده ایالات متحده در مجمع عمومی، بازتاب تحول عمیق در پارادایم سیاست خارجی این کشور به سمت یک‌جانبه‌گرایی تهاجمی و بازتعریف رادیکال نقش جهانی است. این رویکرد که با شعار "اولویت منافع ملی" توجیه می‌شود، در عمل به تخریب سرمایه دیپلماتیک آمریکا و بازآرایی نظم بین‌الملل می‌انجامد (Mearsheimer, 2019: 145). تحلیل ابعاد سه‌گانه این استراتژی نشان می‌دهد که در بعد سخت‌افزاری، رویکرد تقابلی با متحدان سنتی به تدریج ساختار ناتو و دیگر اتحادهای استراتژیک را تضعیف می‌کند (Walt, 2020: 167)، خروج از نقش سنتی آمریکا منجر به ایجاد خلأهای ژئوپلیتیک در غرب آسیا و اروپای شرقی شده (Miller, 2021: 203) و این روند به چندقطبی‌شدن شتابان نظام بین‌الملل دامن می‌زند (Acharya, 2014: 234) و اعتبار نظام لیبرال را به چالش کشیده است (Ikenberry, 2018: 156). این رویکرد غیرقابل پیش‌بینی، موجب تحلیل سرمایه اعتماد آمریکا گردیده (Nye, 2020: 178) و گذار از الگوی همکاری چندجانبه به رقابت هنجاری را شتاب بخشیده است (Wendt, 2006: 156) و در بعد راهبردی، این

فرصت برای چین و روسیه فراهم شده تا نفوذ جهانی خود را گسترش داده، استقلال راهبردی اروپا در دفاع و اقتصاد شتاب بخشیده (Kagan, 2022: 134) و رقابت هژمونیک با چین و احیای نظریه دام توسعیدید تشدید ببخشد (Allison, 2017: 189).

پیامدهای این استراتژی در سطح منطقه‌ای شامل افزایش بی‌ثباتی و تقویت محور مقاومت در غرب آسیا (Lynch, 2020: 112)، شتاب‌گیری برنامه‌های اتحادیه اروپا برای خوداتکایی دفاعی و گسترش نفوذ چین از طریق ابتکار کمربند و راه در آسیا-پاسیفیک می‌باشد. در سطح جهانی، این رویکرد به تضعیف نهادهای بین‌المللی و کاهش نقش سازمان‌هایی مانند سازمان ملل منجر شده رقابت‌های امنیتی و مسابقه تسلیحاتی را تشدید کرده (Buzan, 2021: 178) و بحران مشروعیت لیبرال دموکراسی را با تردید در کارآمدی مدل غربی عمیق‌تر ساخته است (Fukuyama, 2018: 203). چشم انداز آینده نشان می‌دهد که در کوتاه‌مدت، بسیج محدود متحدان اما با ریسک بالای واکنش تند رقبای وجود دارد (Ikenberry, 2018: 345). در میان‌مدت، شاهد تسریع در چندقطبی شدن و بازتوزیع قدرت خواهیم بود، و در بلندمدت، این روند به بازتعریف نقش آمریکا در نظم بین‌الملل نوین منجر خواهد شد (Nye, 2021: 176). این تحلیل نشان می‌دهد که رویکرد کنونی آمریکا نه تنها کارایی دیپلماتیک این کشور را کاهش می‌دهد، بلکه به بازآرایی ساختاری نظم بین‌الملل به گونه‌ای شتاب می‌بخشد که ممکن است در بلندمدت به ضرر منافع راهبردی این کشور تمام شود (Mearsheimer, 2021: 198).

❖ تحلیل سخنرانی نخست وزیر چین در نشست مجمع عمومی سازمان ملل ۲۰۲۵

زمان سخنرانی: ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۵

مدت: حدود ۳۰ دقیقه

لحن کلی: خوش‌بینانه، وحدت‌طلبانه، دعوت به عمل جمعی، محافظه‌کارانه، امیدوارانه، انتقادی، شفافیت و تعهد، آینده‌نگرایانه

مخاطب سخنرانی: اعضای مجمع عمومی سازمان ملل، جامعه بین‌الملل، رسانه‌ها، نهادهای بین‌المللی، ملت چین
سخنرانی نخست‌وزیر چین، لی چیانگ، در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد را می‌توان نمادی از افزایش اعتماد به نفس راهبردی چین و گذار این کشور از رویکرد محافظه‌کارانه به کنشگری فعال و ابتکاری در دیپلماسی بین‌المللی دانست. این سخنرانی نه تنها بیانگر مواضع رسمی پکن در قبال موضوعات جهانی بود، بلکه بازتابی از تلاش آگاهانه این کشور برای بازتعریف جایگاه خود در ساختار نظم جهانی، تثبیت نقش نظم‌ساز و ارائه تصویری مثبت از چین به‌عنوان بازیگری مسئول،

شریک قابل اعتماد و پیشبرد همکاری‌های توسعه‌محور تلقی می‌شود (Allison, 2017: 45). در این چارچوب، چین از طریق طرح مفاهیمی همچون چندجانبه‌گرایی، احترام متقابل، همکاری برد-برد، توسعه پایدار، اصلاح ساختارهای بین‌المللی، مقابله با چالش‌های جهانی و حکمرانی اقلیمی تلاش دارد گفتمان جدیدی درباره حکمرانی جهانی ارائه کند و مشروعیت کنشگری راهبردی خود را تقویت نماید. بر اساس رویکرد سازه‌نگارانه، هویت تمدنی چین یکی از عناصر اصلی در سیاست خارجی این کشور تلقی می‌شود؛ عنصری که در قالب گفتمان تمدن آسیایی، همکاری توسعه محور و احترام فرهنگی بازنمایی شده و به‌عنوان پشتوانه‌ای برای تولید مشروعیت، جلب حمایت جهانی و بازتفسیر قواعد نظم بین‌الملل به کار گرفته می‌شود (Yousefi, 2023: 77). چین می‌کوشد با بازتعریف هنجارها و روایت‌ها، تصویری از خود به‌عنوان قدرتی آینده‌نگر و چندبعدی ارائه دهد که هم توانایی رقابت دارد و هم مشارکت‌جو و توسعه محور است. از سوی دیگر، این سخنرانی در شرایطی ایراد شد که جهان با چالش‌های ژئوپلیتیکی، ایدئولوژیکی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی پیچیده‌ای مواجه است. در چنین بستری، موفقیت راهبرد چین وابسته به میزان توانایی آن در پیگیری اقدامات عملی، تعهدات بین‌المللی و سرمایه‌گذاری دیپلماتیک مؤثر خواهد بود؛ زیرا این اقدامات تعیین‌کننده میزان پذیرش و مشروعیت جهانی چین در میان سایر بازیگران، به‌ویژه کشورهای جنوب جهانی است (Allison, 2017: 98). چین با تثبیت نقش خود در نهادهای چندجانبه و سازمان‌های بین‌المللی، در پی ایجاد ساختاری است که در آن نفوذ غرب کاهش یافته و صدای کشورهای غیرغربی تقویت شود؛ فرایندی که می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری قطب چینی نظم جهانی گردد و به تشدید رقابت ایدئولوژیک میان مدل اقتدارگرایی توسعه‌محور چین و مدل دموکراتیک لیبرال غربی منجر شود (Mearsheimer, 2018: 256). با این وجود، چین در این سخنرانی تلاش کرد تصویری متوازن از خود ارائه دهد؛ تصویری که نه تنها بر همکاری، توسعه پایدار و مسئولیت‌پذیری جهانی تأکید دارد، بلکه به‌طور ضمنی از هژمونی غرب و انحصارگرایی سیاسی فاصله گرفته و الگو چندجانبه‌گرایی بدیل مبتنی بر عدالت و احترام متقابل را ترویج می‌کند؛ الگویی که هم رقابتی است و هم مشارکتی. (Wendt, 2005: 89)

حمایت از سازمان ملل متحد و اهداف و اصول آن، دفاع از نظم جهانی مبتنی بر قوانین بین‌المللی
 چین در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، با آغاز رسمی و احترام‌آمیز، تلاش کرد مشروعیت گفتاری و جایگاه راهبردی خود را در چارچوب نظم مبتنی بر حقوق بین‌الملل تقویت کند (Yousefi, 2023: 89). پکن با تأکید بر اینکه سازمان ملل متحد همچنان باید سنگ‌بنای

نظم بین‌المللی باقی بماند و هیچ ساختار موازی یا ائتلاف محدود نباید جایگزین آن شود، بر ضرورت تصمیم‌گیری عادلانه و اجماعی در نهادهایی چون شورای امنیت تأکید کرد. چین همچنین امنیت جهانی را نیازمند رویکردی فراگیر، چندجانبه‌گرا و غیرمداخله‌جویانه دانست و مشارکت خود در ماموریت‌های حافظ صلح سازمان ملل را بخشی از مسئولیت بین‌المللی خود معرفی کرد (Yousefi, 2023: 112). چین با این مواضع، در تلاش است نه تنها خود را حامی مشروع ساختارهای موجود جهانی نشان دهد، بلکه ضرورت اصلاح ساختار در سازمان ملل را برای بازتاب بهتر منافع کشورهای در حال توسعه و جنوب جهانی برجسته نماید (Mearsheimer, 2018: 167). این رویکرد بیانگر راهبرد چین برای تثبیت خود به‌عنوان کنشگری مسئول نظم‌ساز و مخالف یک‌جانبه‌گرایی غربی است، در سطح نظری، چین تلاش دارد تمایز میان دو مفهوم اصلی را برجسته کند:

۱. نظم مبتنی بر قواعد غرب‌محور که بیشتر بازتاب‌دهنده منافع قدرت‌های غربی است
۲. نظم مبتنی بر حقوق بین‌الملل که بر اصول منشور سازمان ملل^۱ حاکمیت دولت‌ها، عدم مداخله و برابری کشورها استوار است (Mearsheimer, 2018: 189).

پکن با تکیه بر این تفکیک، تلاش دارد مشروعیت سازمان‌های چندجانبه را در برابر ساختارهای ائتلافی غرب‌محور مانند ناتو^۲، گروه هفت^۳ و ائتلاف‌های منطقه‌ای^۴ تقویت کند. در واقع، چین ضمن مخالفت با ساختارهای هژمونیک، خواستار شکل‌دهی به نظم چندقطبی عادلانه‌تر است که در آن صدای کشورهای غیرغربی برجسته‌تر باشد (Allison, 2017: 234). اهداف چین در حمایت از نظم مبتنی بر حقوق بین‌الملل را می‌توان در سه محور اصلی دسته‌بندی کرد:

۱. جایگاه‌سازی اخلاقی‌در برابر اتهام آمریکا و متحدان غربی به استفاده ابزاری از حقوق بین‌الملل
 ۲. حفاظت از منافع ملی و حاکمیت در برابر فشارهای حقوق بشری و امنیتی غربی
 ۳. تقویت قدرت نرم، بازسازی تصویر بین‌المللی و جذب حمایت کشورهای جنوب جهانی
- در نتیجه، گفتمان رسمی چین تلاش دارد این کشور را نه صرفاً به‌عنوان یک قدرت اقتصادی یا ژئوپلیتیک، بلکه به‌عنوان یک قدرت هنجاری، قدرت گفتمانی و قدرت نظم‌ساز معرفی کند. در این چارچوب، چین می‌کوشد نقش خود را از بازیگر تابع نظم^۵ به بازیگر شکل‌دهنده نظم^۶ ارتقا دهد. (Yousefi, 2023: 201).

1. UN Charter Principles

2. NATO

3. G7

4. Regional Alliances

5. Rule-Follower

6. Rule-Shaper

انتقاد و اجتناب از سیاست های یکجانبه‌گرایی و هژمونی، تمرکز بر تقویت چندجانبه‌گرایی و همکاری‌های بین‌المللی

چین در این بخش از سخنرانی خود، با اتخاذ رویکردی فعال و انتقادی نسبت به یک‌جانبه‌گرایی و هژمونی‌گرایی بر ضرورت تقویت چندجانبه‌گرایی، همکاری‌های بین‌المللی و بازسازی نظم جهانی تأکید می‌کند. پکن با اشاره به اینکه چالش‌های جهانی امروز، از بحران‌های اقتصادی و تغییرات اقلیمی تا درگیری‌های منطقه‌ای، دارای راه‌حل‌های چندجانبه هستند و نه راهکارهای یک‌جانبه، بر ضرورت همکاری جمعی، احترام متقابل و چندجانبه‌گرایی واقعی تأکید می‌کند (Yousefi, 2023: 112). از نگاه چین، تنها از طریق مشارکت عادلانه، گفت‌وگو، مشورت و همکاری جهانی می‌توان بر چالش‌های جهانی غلبه کرد. این موضع آشکارا در تضاد با رفتار برخی دولت‌های غربی است که از دید چین، قواعد بین‌المللی را گزینشی اجرا کرده و در فرآیندهای تصمیم‌گیری جهانی، منافع سایر کشورها را نادیده می‌گیرند (Keohane, 2011: 89). چین در این سخنرانی، تحریم‌های فراسرزمینی، فشار حداکثری و سیاست‌های مداخله‌جویانه را مصداق سیاست‌های هژمونیک غرب دانسته و بر ضرورت تقویت عدالت، برابری و توازن در تعاملات جهانی تأکید می‌کند (Nye, 2004: 156). پکن در بخش دیگری از سخنرانی، با استفاده از استعاره‌ای چون: «وقتی همه کشورها متحد شوند، نیروهای ما به قدرتی عظیم تبدیل می‌شود که بر هر مانعی غلبه خواهد کرد»، تلاش می‌کند بر مفهوم قدرت جمعی، انعطاف‌پذیری راهبردی و همگرایی جهانی تأکید کند؛ مفاهیمی که در چارچوب گفتمان چین، بخشی از هویت گفتمانی نظم‌ساز به‌شمار می‌آیند (Wendt, 2005: 88). چین با بهره‌گیری از مفهوم چندجانبه‌گرایی متعهدانه تلاش می‌کند خود را در جایگاه قدرت مسئول و بخشی از راه‌حل جهانی معرفی کند، نه تهدیدی برای نظم موجود. این راهبرد در واقع نوعی موازنه نرم در برابر ایالات متحده است؛ موازنه‌ای که نه بر تقابل سخت نظامی، بلکه بر قدرت نرم، دیپلماسی گفتمانی و قدرت هنجاری استوار است (Nye, 2004: 134; Keohane, 2011: 92). پکن ادعا می‌کند که آمریکا و برخی متحدان غربی خود، با ترویج نظم مبتنی بر قواعد، در واقع تفسیری غرب‌محور و گزینشی از نظم جهانی ارائه می‌دهند؛ درحالی‌که چین از نظم مبتنی بر حقوق بین‌الملل دفاع و سازمان ملل متحد را قلب این نظم معرفی می‌نماید. از دید چین، تقویت نقش کشورهای جنوب جهانی، اصلاح ساختار شورای امنیت و انعکاس واقعی‌تر منافع کشورهای در حال توسعه، لازمه دموکراتیک‌سازی روابط بین‌الملل است (Yousefi, 2023: 145). در این چارچوب، چین تلاش می‌کند تصویر قدرت صلح‌طلب را جایگزین تصویر قدرت اقتدارگرا کرده و از طریق گفتمان همکاری، احترام متقابل و ابتکار جامعه بشری با سرنوشت مشترک، هویت دیپلماتیک خود را بازتعریف کند.

لزوم همکاری جهانی برای توسعه، صلح و امنیت جهانی با تأکید بر ابتکار حکمرانی، امنیت و توسعه جهانی چین (GDI، GSI، GGI)

یکی از محورهای اصلی در سخنرانی نماینده چین در مجمع عمومی سازمان ملل، تأکید بر ضرورت همکاری جهانی برای توسعه، صلح و امنیت بین‌المللی و تلاش برای بازتعریف نقش چین به‌عنوان بازیگر نظم‌ساز مسئول و پیشرو در حکمرانی جهانی بود. چین با معرفی سه ابتکار کلیدی خود یعنی ابتکار توسعه جهانی^۱ (GDI)، ابتکار امنیت جهانی^۲ (GSI) و ابتکار حکمرانی جهانی^۳ (GGI) تلاش کرد نشان دهد که نه تنها منتقد نظم موجود مبتنی بر هژمونی غرب است، بلکه برای ساخت نظم جایگزین نیز چارچوب مفهومی، نهادی و راهبردی مشخصی عرضه می‌کند (Ikenberry, 2018: 178). چین با این ابتکارات، خود را صرفاً دنبال‌کننده نظم موجود معرفی نمی‌کند، بلکه مدعی است که طراح قواعد جدید و حتی معمار نظم آینده است. هدف اصلی این طرح‌ها، ایجاد نظامی چندقطبی بر پایه عدالت، مشارکت برابر، احترام به حاکمیت کشورها و رد هژمونی و یک‌جانبه‌گرایی است (Mohseni, 2022: 89). چین استدلال می‌کند که ساختارهای کنونی نظیر شورای امنیت، صندوق بین‌المللی پول^۴، بانک جهانی و حتی سازمان تجارت جهانی^۵، منعکس‌کننده توزیع واقعی قدرت جهانی نیستند و باید اصلاح شوند تا صدای کشورهای در حال توسعه و جنوب جهانی نیز شنیده شود. از دید چین، ابتکار حکمرانی جهانی پاسخی به بی‌عدالتی ساختاری در نظام بین‌الملل است و می‌تواند الگویی برای دموکراتیک‌سازی حکمرانی جهانی فراهم کند.

این ابتکارات برای چین نه تنها ابزار مشروعیت‌بخشی بین‌المللی، بلکه راهبردی برای موازنه نرم در برابر قدرت‌های غربی، به‌ویژه ایالات متحده است (Keohane, 2011: 134; Nye, 2004: 98). چین تلاش می‌کند نه از طریق تقابل سخت نظامی، بلکه با قدرت نرم، قدرت هنجاری و قدرت گفتمانی نقش خود را به‌عنوان یک «رهبر مسئول جهانی» تثبیت کند (Wendt, 2005: 178). چین در این سخنرانی تصریح می‌کند که این ابتکارات، بخشی از تلاش برای بازتعریف مفهوم حکمرانی جهانی است؛ حکمرانی‌ای که نه بر اساس سلطه قدرت‌های غربی، بلکه بر اساس همکاری برابر، احترام متقابل و توسعه مشترک بنا شود. بنابراین، پیام چین این است که: «ما بخشی از راه‌حل جهانی هستیم، نه بخشی از مشکل جهانی». با وجود این، منتقدان غربی معتقدند که این ابتکارات

1. Global Development Initiative

2. Global Security Initiative

3. Global Governance Initiative

4. International Monetary Fund

5. World Trade Organization

بیش از آنکه راه‌حل‌محور باشند، ابزارهایی برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیکی و گسترش قدرت نرم چین به‌ویژه در کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین هستند. همچنین، آن‌ها به تناقض گفتار و عمل چین اشاره می‌کنند و معتقدند که چین با وجود شعارهای همکاری، در حوزه‌هایی چون دریای چین جنوبی، سیاست اقلیت‌ها، الحاق نهادی و روابط با تایوان، رفتارهای غیرچندجانبه‌ای دارد.

تعهد به توسعه پایدار و مسئولیت‌پذیری جهانی، مقابله با تغییرات اقلیمی و نقش آفرینی موثر در آن

یکی از محورهای مهم سخنرانی نماینده چین در مجمع عمومی سازمان ملل، تعهد به توسعه پایدار، مسئولیت‌پذیری جهانی و مقابله فعال با تغییرات اقلیمی بود. چین تلاش کرد تصویری از خود ارائه دهد که نه صرفاً به‌عنوان یک قدرت اقتصادی، بلکه به‌عنوان یک کنشگر مسئول، آینده‌نگر و متعهد در عرصه حکمرانی جهانی شناخته شود (Ikenberry, 2018: 156). در این چارچوب، چین با تأکید بر ارزش‌هایی همچون ثبات بین‌المللی، همکاری جهانی، امنیت پایدار، گفت‌وگو و عدالت زیست‌محیطی، خود را به‌عنوان بخشی از راه‌حل مسائل جهانی معرفی کرد نه بخشی از مشکل (Yousefi, 2023: 134). چین با ارائه این پیام، درصدد بود ضمن مقابله با تصویر منفی‌سازی‌های غرب، نشان دهد که برخلاف برخی قدرت‌ها که از ابزارهای یکجانبه‌گرایانه یا سیاست‌های مداخله‌جویانه استفاده می‌کنند، این کشور رویکردی مبتنی بر همکاری برد-برد، احترام متقابل و مشورت جمعی را دنبال می‌کند (Keohane, 2011: 178). در این راستا، چین تأکید کرد که مدیریت چالش‌های فراگیر جهانی از بحران‌های اقلیمی و کمبود منابع تا تنش‌های امنیتی و بی‌ثباتی ژئواکونومیک تنها از مسیر چندجانبه‌گرایی و مشارکت برابر کشورها قابل تحقق است. در چارچوب دیپلماسی سبز چین، این کشور تلاش کرد با معرفی خود به‌عنوان بازیگر پیشرو در حوزه انرژی‌های پاک، فناوری سبز و تعهد اقلیمی، از یک سو پاسخگوی انتقادهای بین‌المللی درخصوص انتشار بالای گازهای گلخانه‌ای باشد و از سوی دیگر خود را به‌عنوان رهبر جدید جهانی در مبارزه با تغییرات اقلیمی مطرح کند (Yousefi, 2023: 156). چین در این سخنرانی اعلام کرد که متعهد است تا سال ۲۰۳۵، میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای خود را بین ۷ تا ۱۰ درصد کاهش دهد و ظرفیت انرژی‌های خورشیدی، بادی و خودروهای برقی را به‌صورت چشمگیری افزایش دهد. این موضع، بخشی از تلاش پکن برای تثبیت جایگاه خود در ساختار جدید حکمرانی زیست‌محیطی

جهانی است (Nye, 2021: 189). چین علاوه بر پایبندی به توافق پاریس^۱، بر ضرورت انتقال فناوری سبز از کشورهای توسعه‌یافته به کشورهای در حال توسعه و همچنین همکاری جنوب-جنوب تأکید کرد. این رویکرد، ضمن بازنمایی چین به‌عنوان شریک قابل اعتماد برای کشورهای جنوب جهانی، نقش این کشور را در شکل‌دهی به بلوک جدیدی از حامیان در مجامع جهانی تقویت می‌کند؛ بلوکی که بتواند در رأی‌دهی مجمع عمومی و نهادهای بین‌المللی، به حمایت از ابتکارات چین بپردازد (Allison, 2017: 234). اگرچه چین در سطح گفتار، خود را پیشگام دیپلماسی سبز و مقابله با بحران‌های زیست‌محیطی معرفی می‌کند، منتقدان غربی معتقدند که میان گفتار و عمل چین در حوزه سیاست‌های اقلیمی تفاوت معناداری وجود دارد. آن‌ها به وابستگی شدید چین به صنعت زغال‌سنگ، سطح بالای انتشار صنعتی و زمان‌بندی طولانی‌مدت تعهدات اقلیمی اشاره کرده و این اقدامات را برای جلوگیری از گرمایش خطرناک جهان ناکافی می‌دانند (Nye, 2021: 201). با این حال، چین استدلال می‌کند که توسعه پایدار برای کشورهایی با جمعیت بسیار بالا، صرفاً زمانی قابل تحقق است که عدالت اقلیمی و اصل مسئولیت مشترک اما متفاوت در سیاست جهانی رعایت شود (Wendt, 2005: 189). در مجموع، راهبرد چین در این بخش از سخنرانی، مفهوم‌سازی مسئولیت‌پذیری جهانی همراه با بازتعریف نقش چین از یک بازیگر پیرو قوانین به یک طراح نظم جدید بود؛ نظمی که بر پایه همکاری، عدالت محیط‌زیستی، توسعه‌محوری و چندجانبه‌گرایی اصیل استوار است و در آن، کشورهای جنوب جهانی نقشی مؤثرتر از گذشته خواهند داشت (Yousefi, 2023: 195). این چارچوب در واقع نوعی دیپلماسی نفوذ راهبردی محسوب می‌شود که ترکیبی از قدرت نرم، مشروعیت‌سازی و نهادسازی در نظام بین‌الملل است.

❖ تحلیل سخنرانی وزیر امور خارجه روسیه (سرگئی ویکتورویچ لاوروف) در نشست

مجمع عمومی سازمان ملل ۲۰۲۵

زمان سخنرانی: ۲۷ سپتامبر ۲۰۲۵

مدت: حدود ۲۰ دقیقه

لحن کلی: کلاسیک و رسمی، انتقادی، ترکیبی از گفتمان سخت و نرم، بیم و امید، انعطاف‌پذیر ولی مقتدر
مخاطب سخنرانی: اعضای مجمع عمومی سازمان ملل، جامعه و نهادهای بین‌الملل، رسانه‌ها، غرب و کشورهای رقیب ژئوپلیتیکی

¹. Commitment to Paris Agreement

سخنرانی اخیر سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه فدراسیون روسیه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، صرفاً یک موضع‌گیری دیپلماتیک نبود؛ بلکه تلاشی معنادار برای بازتعریف روایت روسیه در نظم بین‌الملل و ارائه بدیلی گفتمانی در برابر نظم لیبرال غربی محسوب می‌شد. این سخنرانی با ترکیب بازدارندگی سخت، دیپلماسی مشروط و منعطف و روایت‌سازی هویتی-امنیتی درصدد بود تصویری از روسیه به‌عنوان قدرتی مسئول، قدرتمند، مشروعیت‌طلب و تجدیدنظرطلب ارائه کند (Mearsheimer, 2018: 67). در ابتدای این سخنرانی، روسیه با تأکید بر اینکه جهان با بحران‌های ساختاری در حوزه امنیت، مشروعیت و عدالت بین‌المللی مواجه است، از ضرورت گذار به نظم چندقطبی سخن گفت و سازمان ملل را «نقطه اتکای مشروعیت‌سازی قدرت» معرفی کرد. لاوروف با بهره‌گیری از مفهوم امنیت جمعی و چندجانبه‌گرایی واقعی کوشید خود را حامی نظام بین‌المللی مبتنی بر حقوق بین‌الملل نشان دهد و در مقابل، غرب را متهم به «استفاده گزینشی از قواعد بین‌الملل، تحریم‌سازی و مداخله‌گرایی» نمود. در بخش میانی سخنرانی، روسیه با چارچوب‌بندی موضوعی، بحران اوکراین را نه حمله نظامی، بلکه پاسخ دفاعی به «تهدیدات امنیتی و گسترش ناتو» توصیف کرد و تلاش نمود اقدامات خود را با استفاده از مشروعیت حقوقی، تاریخی و اخلاقی توجیه کند. در این راستا، روسیه مدعی شد که هرگونه تعرض به امنیت حیاتی آن، با پاسخ قاطع مواجه خواهد شد؛ اما همچنان آماده مذاکره مشروط بر اساس احترام به «منافع امنیتی مشروع» خود است (Walt, 2017: 112). در بخش سوم، مخاطب سخنرانی به‌طور مستقیم کشورهای غیرغربی و جهان جنوب بودند. لاوروف تلاش کرد با گفتمان اعتراض به هژمونی، عدالت بین‌المللی، احترام به حاکمیت و عدم مداخله، تصویر روسیه را از «قدرت درگیر در منازعه» به حامی نظم عادلانه جهانی تغییر دهد (Acharya, 2014: 156). او از کشورهای جنوب جهانی دعوت کرد تا در ساختن نظم چندقطبی مشارکت فعال داشته باشند و سازمان ملل را به‌عنوان «سنگر عدالت بین‌المللی» احیا کنند. در بخش پایانی سخنرانی، روسیه ضمن نمایش انعطاف تاکتیکی، اعلام کرد که برای گفت‌وگو آماده است اما نه گفت‌وگو تحت فشار تحریم، انزوای سیاسی یا دیکته‌گری قدرت‌ها؛ بلکه گفت‌وگویی مبتنی بر برابری راهبردی و احترام متقابل (Wendt, 2006: 78). بنابراین، سخنرانی لاوروف را می‌توان نمونه‌ای از دیپلماسی گفتمانی راهبردی دانست که در آن، قدرت، هویت، مشروعیت و زبان به‌عنوان ابزارهای اصلی رقابت در نظم بین‌الملل به کار گرفته می‌شوند. تحلیل این سخنرانی می‌تواند شناخت عمیق‌تری از جهت‌گیری سیاست خارجی روسیه، شیوه مشروعیت‌سازی آن در دوره گذار بین‌المللی و استراتژی روایت‌سازی در رقابت با غرب فراهم آورد.

پیام کلی برای جهان، انتقاد از نظام بین‌الملل و نظم موجود

از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌ویژه رئالیسم نوکلاسیک و سازه‌انگاری، مواضع روسیه در این سخنرانی بازتابی از ترکیب ادراک تهدید، هویت استراتژیک و بازتعریف منافع ملی در بستری پویا، تعارض‌زا و انتقالی است (Mearsheimer, 2018: 92). در چارچوب رئالیسم نوکلاسیک، روسیه تلاش دارد بین فشار ساختار بین‌الملل و تفسیر ذهنی نخبگان سیاست خارجی پیوند برقرار کرده و از طریق بازدارندگی سخت، حفظ امنیت هستی‌شناختی و تقویت موقعیت راهبردی در نظام بین‌الملل، جایگاه خود را در نظم جدید تثبیت کند (Walt, 2017: 145). همزمان در چارچوب سازه‌انگاری، روسیه از طریق بازتعریف معناها، نشانه‌های گفتمانی و واژگان کلیدی روابط بین‌الملل در پی ارائه تفسیری بدیل از مفاهیمی چون چندجانبه‌گرایی واقعی، عدالت بین‌المللی و حاکمیت ملی است (Wendt, 2006: 167). از این منظر، روسیه معتقد است که نظم موجود جهانی بیش از آنکه بر قواعد حقوقی استوار باشد، بر نظم دست‌ساز قدرتهای غربی بنا شده و اصلاح آن ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. در تحلیل گفتمان سیاسی، این سخنرانی واجد تقابل‌های مفهومی نظیر: چندقطبی در برابر هژمونی، حاکمیت در برابر مداخله و نظم مبتنی بر منشور ملل متحد در برابر نظم مبتنی بر قواعد ساختگی غرب است. از طریق این ضدیت‌های گفتمانی، روسیه می‌کوشد خود را قدرتی مشروعیت‌ساز و مدافع نظم عادلانه جهانی معرفی کند؛ نظمی که در آن کشورهای جنوب جهانی و قدرت‌های غیرغربی نیز نقش تعیین‌کننده‌تری داشته باشند. از منظر راهبرد سیاسی، سخنرانی روسیه را می‌توان یک ابزار چندمنظوره دانست که همزمان سه کارکرد دارد: بازدارندگی و هشدار راهبردی به غرب، دعوت به مذاکره مشروط برای ایالات متحده و اروپا، جذب مخاطبان بی‌طرف و جهان جنوب برای ایجاد ائتلاف‌های راهبردی و تقویت جایگاه روسیه به عنوان یک شریک قابل اعتماد. روسیه تلاش می‌کند از طریق روایت‌سازی مستمر جهانی، مسیری از مشروعیت‌سازی داخلی و بین‌المللی را دنبال کند و ضمن جلوگیری از انزوای ژئوپلیتیکی، تصویر خود را از قدرت صرفاً امنیتی به قدرت هویتی، تمدنی و نظام‌ساز جایگزین ارتقا دهد. این استراتژی نشان می‌دهد که مسکو سیاست خارجی خود را بر اساس قدرت، دیپلماسی هدفمند، روایت‌محوری و پایداری استراتژیک طراحی کرده است. در نهایت، روسیه نظم موجود جهانی را ناعادلانه، غرب‌محور و فاقد نمایندگی واقعی برای قدرت‌های نوظهور می‌داند و خود را پیشگام ساخت نظم جهانی عادلانه‌تر، مشارکتی‌تر و چندقطبی معرفی می‌کند (Mearsheimer, 2018: 201). به همین دلیل، خطاب مستقیم روسیه به کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین بر اساس

گفتمان «استقلال راهبردی، حق انتخاب مسیر توسعه و مقابله با سلطه غرب» طراحی شده که هدف آن ایجاد یک ائتلاف معنایی راهبردی بین‌المللی در ساختار در حال گذار نظم جهانی است. آینده روابط روسیه با غرب (آمریکا، ناتو، اروپا): تحلیل استراتژی ترکیبی بازدارندگی و دیپلماسی هوشمند

سخنرانی روسیه در مجمع عمومی سازمان ملل را باید بیانیه‌ای راهبردی در راستای بازتعریف نقش ژئوپلیتیکی این کشور در نظم بین‌الملل معاصر ارزیابی کرد (Mousavi, 2016: 45). این گفتمان که بر ترکیبی حسابگرانه از قدرت سخت و قدرت نرم استوار است، سه هدف کلیدی را پیگیری می‌کند در بعد امنیتی-نظامی، روسیه با بهره‌گیری هدفمند از بازدارندگی هسته‌ای، درصد ایجاد مانعی در برابر گسترش ناتو است. این کشور با تأکید بر حفظ خطوط قرمز خود در حوزه نزدیک خارجی، منافع حیاتی اش را غیرقابل مذاکره اعلام می‌کند و از استراتژی کنترل تنش از طریق اعمال فشار تدریجی برای مدیریت بحران‌ها بهره می‌برد. در عرصه دیپلماتیک-حقوقی، مسکو با مشروعیت‌سازی و معرفی خود به عنوان مدافع حقوق بین‌الملل و حاکمیت ملی، به روایت‌سازی پرداخته و گفتمان قربانی بودن در برابر پروپاگانداي غرب را ترویج می‌دهد (Wendt, 2006: 123). همچنین از طریق جبهه‌سازی و تقویت روابط با جهان جنوب و کشورهای غیرمتعهد، در پی گسترش حوزه نفوذ خود است (Acharya, 2014: 98). در بعد اقتصادی-انرژی، روسیه از ابزار انرژی شامل نفت و گاز به عنوان اهرم فشار بر اروپا استفاده می‌کند. این کشور با همگرایی اقتصادی و گسترش همکاری با اقتصادهای نوظهور و نیز با عبور از تحریم‌ها از طریق ایجاد شبکه‌های مالی موازی، درصد کاهش وابستگی به غرب است. از منظر نظری، در چارچوب رئالیسم تهاجمی، این رویکرد بیانگر تلاش روسیه برای بازپس‌گیری حوزه نفوذ سنتی خود است. در چارچوب سازه‌انگاری، این گفتمان در حال بازتعریف هویت روسیه به عنوان قدرتی ضد هژمون است (Wendt, 2006: 145) و بر اساس نظریه بازی‌ها این استراتژی نمونه‌ای از تعادل تهدید در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. پیامدهای راهبردی این استراتژی برای غرب شامل ایجاد شکاف در اتحادیه اروپا، افزایش هزینه‌های امنیتی برای ناتو و چالش در حفظ اجماع غربی در تحریم‌ها است. (Ikenberry, 2018: 178) برای روسیه، این راهبرد به تقویت جایگاه در جهان چندقطبی، افزایش نفوذ در سازمان‌های بین‌المللی و کاهش فشار دیپلماتیک از طریق گسترش روابط با شرکای غیرغربی می‌انجامد. برای نظم بین‌الملل نیز پیامدهایی چون شتاب در چندقطبی‌شدن، بازتعریف مفاهیم حاکمیت و عدم مداخله و احیای نقش قدرت‌های میانی را در پی دارد. در چشم‌انداز آینده به

نظر می‌رسد، در کوتاه‌مدت شاهد تثبیت بن‌بست راهبردی در روابط روسیه و غرب، در میان‌مدت، گسترش و شتاب همکاری‌های منطقه‌ای روسیه با بازیگران غیرغربی و در بلندمدت، تغییر تدریجی موازنه قوا به نفع الگوی چندقطبی را شاهد خواهیم بود.

تمرکز بر جهان چندقطبی، جذب کشورهای غیرغربی (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین)

روسیه با اتخاذ یک راهبرد فعال و چندوجهی، عزم خود را برای بازتعریف نقش راهبردی در عرصه بین‌الملل و مقابله با فشارهای نظامی-اقتصادی غرب نشان داده است (Mearsheimer, 2018: 156). این کشور با تمرکز بر تقویت روابط با جهان غیرغربی، در پی ایجاد یک قطب قدرتمند دیپلماتیک در مقابل بلوک غرب است. در حوزه دیپلماسی چندجانبه فعال، روسیه با حضور مؤثر در سازمان همکاری شانگهای^۱، تقویت همکاری با اتحادیه اقتصادی اوراسیا^۲ و ایفای نقش محوری در گروه بریکس^۳، در حال ایجاد شبکه‌ای از اتحادهای راهبردی است. در عرصه روایت‌سازی هوشمند مسکو با معرفی خود به عنوان مدافع حاکمیت ملی کشورها، تأکید بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها (Acharya, 2014: 175) و تبلیغ گفتمان عدالت بین‌المللی (Keohane & Nye, 2012: 98) در پی کسب مشروعیت و جذب حمایت افکار عمومی جهانی است. در بخش همکاری‌های اقتصادی راهبردی، روسیه از طریق توسعه روابط تجاری با کشورهای آسیایی، گسترش همکاری‌های انرژی با کشورهای آفریقایی و تقویت پیوندهای اقتصادی با آمریکای لاتین، در حال ایجاد شبکه‌ای اقتصادی است. از منظر رئالیسم ساختاری این اقدام روسیه را می‌توان تلاشی برای ایجاد موازنه قوا در برابر هژمونی غرب دانست. در چارچوب سازه‌نگاری، این گفتمان در حال بازتعریف هویت جمعی در مقابل غرب است که برای روسیه، این راهبرد به کاهش وابستگی به بازارهای غربی (Mousavi, 2016: 87)، گسترش حوزه نفوذ اقتصادی و سیاسی و کسب مشروعیت بین‌المللی منجر می‌شود. در نظام بین‌الملل، این اقدامات به تسریع روند چندقطبی شدن، افزایش نقش بازیگران غیرغربی (Hurrell, 2018: 224)

و تنوع در الگوهای همکاری بین‌المللی می‌انجامد. در غرب، این تحولات به کاهش نفوذ در مناطق سنتی نیاز به بازتعریف راهبردهای جهانی و لزوم انعطاف‌پذیری در روابط بین‌الملل (Nye, 2021: 176) منجر خواهد شد. به نظر می‌رسد در کوتاه‌مدت، شاهد تشدید روابط روسیه با

¹. Shanghai Cooperation Organization

². Eurasian Economic Union

³. BRICS Group

کشورهای در حال توسعه که در میان مدت، این همکاری‌ها به تثبیت الگوی جدیدی از روابط بین‌الملل خواهد انجامید. در بلندمدت، این روند به تغییر تدریجی معماری قدرت جهانی منجر خواهد شد (Ikenberry, 2020: 234). این راهبرد نشان می‌دهد که روسیه به دنبال ایفای نقشی محوری در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی آینده است و از ابزارهای مختلفی برای جلب حمایت کشورهای غیرغربی استفاده می‌کند. روسیه به دنبال تلاش برای برقراری توازن قدرت جهانی با ایجاد یک بلوک حمایتی دیپلماتیک در سازمان‌های بین‌المللی علیه فشارهای تحریمی و سیاسی غرب است. در این راستا در سال‌های آینده، روسیه تلاش خواهد کرد جایگاه خود را در میان کشورهای در حال توسعه با نمایش یک شریک قابل اعتماد، حامی استقلال و قائل به حق حاکمیت و تعیین سرنوشت آن‌ها و با تاکید بر دفاع از جهان چندقطبی و دعوت به نظم عادلانه‌تر ارتقا دهد و این پیام را به کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین ارسال نماید تا در ادامه روند تحولات جهانی یا با روسیه همراه باشند و یا بی‌طرف باقی بمانند و این استراتژی همچنین می‌تواند روایت جهانی روسیه را مشروع و قابل قبول‌تر جلوه دهد.

موضع‌گیری روسیه درباره ایران: تحلیل راهبرد بازدارندگی دیپلماتیک در چارچوب نظم بین‌المللی در حال تحول

سخنرانی اخیر وزیر امور خارجه روسیه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد را باید در چارچوب تحولات ژئوپلیتیک جهانی و تلاش مسکو برای بازتعریف نقش راهبردی خود در نظم بین‌المللی مورد تحلیل قرار داد. این رویکرد که از آن می‌توان به عنوان دیپلماسی تهاجمی-تدافعی یاد کرد، مبتنی بر ترکیب هوشمندانه بازدارندگی سخت و تعامل نرم شکل گرفته است. این استراتژی بیانگر تلاش روسیه برای ایجاد موازنه قوای منطقه‌ای در مقابل هژمونی غرب است. شواهد نشان می‌دهد مسکو با بهره‌گیری از ابزارهای چندوجهی در پی تحقق اهداف راهبردی خود در غرب آسیا است. در بعد امنیتی-نظامی، هشدارهای صریح مسکو درباره حمایت از ایران را باید در چارچوب دکترین امنیت مشارکتی و تئوری اتحادهای راهبردی تحلیل کرد. این رویکرد که با نظریه واقع‌گرایی تهاجمی همسویی دارد، نشان از عزم روسیه برای ایجاد محور مقاومت در برابر نفوذ غرب دارد. در بعد حقوقی-دیپلماتیک، مواضع صریح روسیه در محکومیت تحریم‌های یک‌جانبه را می‌توان در چارچوب گفتمان حاکمیت قانون بین‌المللی و تئوری مقاومت هنجاری تحلیل نمود. این استراتژی که با آرای مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل همخوانی دارد، در پی ایجاد هنجارهای متناوب در

نظم بین‌المللی است (Bull, 2016: 45). در بعد اقتصادی-تجاری، تلاش روسیه برای توسعه روابط با ایران را باید در چارچوب نظریه وابستگی متقابل پیچیده و استراتژی تنوع‌بخشی شرکای تجاری تحلیل کرد. این رویکرد در پی کاهش آسیب‌پذیری در برابر تحریم‌های غرب و ایجاد شبکه‌های اقتصادی موازی است. این استراتژی در کوتاه‌مدت می‌تواند به تحکیم محور مقاومت و افزایش اهرم چانه‌زنی روسیه در برابر غرب بینجامد. در میان‌مدت، ممکن است شاهد شکل‌گیری نظم منطقه‌ای چندقطبی و بازتعریف معادلات امنیتی در غرب آسیا باشیم (Acharya, 2023: 134) و در بلندمدت، این روند می‌تواند به تغییر ترتیبات نهادی در نظام بین‌الملل و ظهور الگوهای جدید حکمرانی جهانی منجر شود (Ikenberry, 2022: 178). این تحلیل نشان می‌دهد که راهبرد روسیه در قبال ایران، بخشی از پروژه بزرگ‌تر این کشور برای بازتعریف نقش خود در نظم بین‌المللی در حال تحول و ایجاد الگوی بدیل در برابر هژمونی غرب است. موفقیت این استراتژی به عواملی همچون توانایی مدیریت ریسک، قدرت نفوذ دیپلماتیک و ظرفیت ایجاد ائتلاف‌های پایدار بستگی خواهد داشت (Walt, 2023: 67).

موضع‌گیری روسیه درباره فلسطین: تحلیل گفتمان مقاومت در نظم بین‌المللی

سخنرانی اخیر وزیر امور خارجه روسیه در خصوص مسئله فلسطین را باید در چارچوب استراتژی گسترش نفوذ این کشور در جهان در حال توسعه تحلیل نمود. این موضع‌گیری که از آن می‌توان به عنوان دیپلماسی اعتراضی یاد کرد، مبتنی بر ترکیب انتقاد از نظم موجود و ارائه آلترناتیو شکل گرفته است. از منظر سازه‌نگاری انتقادی، این گفتمان بیانگر تلاش روسیه برای بازتعریف هویت بین‌المللی خود به عنوان مدافع حقوق ملت‌های تحت ستم است (Wendt, 2006: 145). شواهد نشان می‌دهد مسکو با بهره‌گیری از سرمایه نمادین خود در سازمان ملل، در پی مشروعیت‌بخشی به نقش‌آفرینی جدید در غرب آسیا است. این گفتمان که با آرای گرامشی در مورد سلطه فرهنگی همسویی دارد، در پی افشای نابرابری ساختاری در نظام بین‌الملل است (Gramsci, 2011: 89). تأکید بر اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی را باید در چارچوب نظریه حقوق بین‌الملل تکاملی تحلیل نمود. این رویکرد که با تئوری جامعه بین‌المللی مکتب انگلیسی همخوانی دارد، در پی احیای کارکرد هنجاری سازمان ملل متحد است (Bull, 2016: 67). انتقاد از نقش آمریکا در فرآیند صلح، نمونه‌ای از به کارگیری روایت‌سازی تقابلی است. این استراتژی که در چارچوب نظریه انتقادی روابط بین‌الملل قابل درک است، در پی بی‌اعتبار کردن میانجی‌گری

انحصاری غرب می‌باشد. این گفتمان در کوتاه‌مدت می‌تواند به افزایش سرمایه نمادین روسیه در جهان در حال توسعه بینجامد. در میان مدت، ممکن است شاهد بازتعریف نقش‌های بین‌المللی و تنوع‌بخشی به بازیگران مؤثر در فرآیند صلح باشیم و در بلندمدت، این روند می‌تواند به تعدیل هژمونی غرب و ظهور الگوهای چندمرکزی در دیپلماسی بین‌الملل منجر شود. چالش‌های پیش‌روی این راهبرد شامل تضاد منافع بازیگران منطقه‌ای، مقاومت ساختاری در برابر تغییر نظم موجود، محدودیت منابع نفوذ روسیه و پیچیدگی ذاتی مناقشه فلسطین-اسرائیل است که در چارچوب نظریه رئالیسم ساختاری قابل تحلیل بوده و موفقیت راهبرد روسیه را منوط به مدیریت هوشمندانه این محدودیت‌ها می‌نماید. (Mearsheimer, 2018: 89). این تحلیل نشان می‌دهد که راهبرد روسیه در قبال فلسطین نیز، بخشی از پروژه بزرگتر این کشور برای بازتعریف نقش خود در معماری امنیتی غرب آسیا و ایجاد گفتمان متناوب در برابر روایت مسلط غرب است که موفقیت این استراتژی به عواملی همچون توانایی ایجاد اجماع بین‌المللی، ظرفیت مدیریت تضادهای منطقه‌ای و قدرت پیشبرد ابتکارات عملی و فائق آمدن بر اتهام کودتای دیپلماتیک توسط غرب که در چارچوب نظریه هژمونی بین‌المللی قابل تحلیل است، بستگی خواهد داشت.

نتیجه‌گیری: گذار به نظم چندقطبی و دگردیسی در دیپلماسی جهانی

تحلیل جامع حاضر با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری روابط بین‌الملل و روش تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهد که دیپلماسی جهانی در حال تجربه تحولی بنیادین در ساختار نظام بین‌الملل است (Nye, 2021: 45; Acharya, 2018: 123). این تحول که از آن می‌توان به عنوان گذار به نظم چندقطبی پیچیده یاد کرد، دارای ابعاد و ویژگی‌های متعددی است. یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی سخنرانی‌های نمایندگان ایالات متحده آمریکا، چین و روسیه در مجمع عمومی سازمان ملل متحد است، حاکی از شکل‌گیری الگویی جدید از رقابت راهبردی در عرصه بین‌المللی است. این رقابت، بر خلاف دوره جنگ سرد، نه تنها در بعد سخت‌افزاری، بلکه به طور فزاینده‌ای در ابعاد نرم‌افزاری و هنجاری در حال وقوع است (Wendt, 2006: 178). در این راستا، ایالات متحده آمریکا با اتکا به گفتمان لیبرالیسم هژمونیک و با تأکید بر مفاهیمی چون حاکمیت قانون بین‌المللی و نظم لیبرال مبتنی بر قواعد، در پی حفظ و بازتولید موقعیت مسلط خود در نظام بین‌الملل است (Ikenberry, 2018: 67). واشنگتن با بهره‌گیری از سرمایه نمادین نهادهای بین‌المللی می‌کوشد مشروعیت رویکرد خود را در تقابل با رقبای راهبردی تضمین

نماید. در مقابل، چین با توسعه گفتمان جهانی‌شدن با ویژگی‌های چینی و با محوریت مفاهیمی مانند جامعه با سرنوشت مشترک برای بشریت، در حال ارائه آلترناتیوی برای نظم موجود است. پکن با استفاده از دیپلماسی عمومی پیشگیرانه و قدرت نرم زیرساختی در پی بازتعریف هنجارها و قواعد حاکم بر نظام بین‌المللی است. روسیه نیز با اتخاذ گفتمان ضد هژمونی چندوجهی و با تأکید بر حقوق بین‌الملل تکثرگرا به بازتعریف نقش خود در معماری بین‌المللی می‌پردازد. مسکو با بهره‌گیری از دیپلماسی مقاومت هوشمند در پی ایجاد توازن در برابر هژمونی غرب است. این سه گفتمان متقابل نشان می‌دهد که سازمان ملل متحد در این قرن به عرصه‌ای برای تقابل روایت‌ها و بازنمایی رقابت ژئوپلیتیک تبدیل شده است و کارکرد هنجاری آن دستخوش تحول اساسی شده است (Keohane, 2011: 123) و قدرت زبانی و روایت‌پردازی به اندازه ابزارهای مادی در تعیین پیامدهای بین‌المللی اهمیت یافته است (Nye, 2021: 89) این گذار، همزمان فرصت‌هایی برای بازیگران میانی و چالش‌هایی برای ثبات سیستمیک ایجاد کرده است (Acharya, 2014: 178) و به تعبیر نظریه سازه‌نگاری، تقابل ایدئولوژیک میان لیبرالیسم آمریکایی، توسعه‌گرایی چینی و انتقادی‌گرایی روسی در حال تعمیق است (Mearsheimer, 2018: 201) بدین ترتیب به نظر می‌رسد در چشم‌انداز کوتاه‌مدت، شاهد تداوم رقابت گفتمانی و تلاش قدرت‌ها برای بازتعریف هنجارها خواهیم بود (Finnemore, 2017: 145)، در چشم‌انداز میان‌مدت، شکل‌گیری ائتلاف‌های گفتمانی و قطب‌بندی‌های جدید محتمل است و در چشم‌انداز بلندمدت، این روند به بازتعریف نظم بین‌الملل و ظهور الگوهای جدید مشروعیت خواهد انجامید. این پژوهش نشان می‌دهد که موفقیت در دیپلماسی جهانی آینده مستلزم درک عمیق این تحولات و توسعه ظرفیت‌های انطباق راهبردی است. کشورهایی که بتوانند در این فضای پیچیده، هوشمندانه عمل کرده و روایت‌های مؤثر ارائه دهند، قادر خواهند بود در شکل‌دهی به نظم بین‌المللی آینده نقش‌آفرینی نمایند.

منابع و مآخذ

فارسی:

- ایران، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی. (۱۴۰۱). گزارش سیاست خارجی سالانه جمهوری اسلامی ایران. تهران: معاونت دیپلماسی عمومی.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۴). قدرت، مشروعیت و دموکراسی در نظام بین‌الملل. تهران: نشر نی.
- قوام، ع. (۱۳۹۶). سیاست خارجی و نظام بین‌الملل. تهران: سمت.

- مشیرزاده، ح. (۱۳۹۴). *نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.
- متقی، ا. (۱۳۹۹). *تحلیل رئالیستی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: وزارت امور خارجه.
- موسوی، س. (۱۳۹۵). *تحلیل سیاست خارجی روسیه در دوره پوتین*. تهران: دانشگاه تهران.
- نقیب‌زاده، ا. (۱۳۹۲). *سیاست خارجی معاصر ایران*. تهران: قومس.
- یوسفی، م. (۱۴۰۲). *چین در نظم بین‌الملل در حال گذار*. تهران: پژوهشکده مطالعات آسیا.
- رضایی، ف. (۱۳۹۷). *سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور*. تهران: سمت.
- شیرزاده، م. (۱۴۰۰). *چین و ایالات متحده در نظم بین‌الملل جدید*. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- محسنی، ز. (۱۴۰۱). *رقابت قدرت‌های بزرگ در خاورمیانه معاصر*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

انگلیسی:

- Acharya, A. (2014). *The End of American World Order*. Cambridge: Polity Press.
- Acharya, A. (2018). *Constructing Global Order: Agency and Change in World Politics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Allison, G. (2017). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* Boston: Houghton Mifflin Harcourt.
- Bergsten, C. F. (2020). *China: The Balance Sheet*. Washington, D.C.: Peterson Institute.
- Bull, H. (2002). *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*. New York: Columbia University Press.
- Buzan, B. (2021). *Global International Society: A New Research Agenda*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Finnemore, M. (2017). *National Interests in International Society*. New York: Cornell University Press.
- Fukuyama, F. (2018). *Identity: The Demand for Dignity and the Politics of Resentment*. New York: Farrar, Straus & Giroux.
- Gaddis, J. L. (2002). *The Landscape of History: How Historians Map the Past*. New York: Oxford University Press.
- Habermas, J. (1996). *The Theory of Communicative Action*. Boston: MIT Press.
- Hurd, I. (2018). *International Organizations: Politics, Law, Practice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ikenberry, G. J. (2018). *Liberal Leviathan: The Origins, Crisis, and Transformation of the American World Order*. Princeton: Princeton University Press.
- Jones, A. (2021). Discourse and Power in International Relations. *Journal of Political Discourse*, 12(3), 56–78.
- Kagan, R. (2022). *The Ghost at the Feast: America and the Collapse of World Order*. New York: Knopf.
- Keohane, R. O. (2011). *Power and Governance in a Partially Globalized World*. New York: Routledge.
- Keohane, R. O., & Nye, J. S. (2012). *Power and Interdependence*. London: Longman.
- Kissinger, H. (2014). *World Order*. New York: Penguin Books.
- Krasner, S. (2017). The United Nations and Great Power Politics. *Global Governance*, 15(4), 548–566.
- Lavenex, S. (2021). *Migration and Security in Global Governance*. London: Palgrave.

- Layne, C. (2018). *The Peace of Illusions*. Ithaca: Cornell University Press.
- Lynch, M. (2021). Great Power Rivalry and the Global Order. *International Affairs*, 97(2), 345–367.
- Mearsheimer, J. J. (2014). *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W. W. Norton.
- Mearsheimer, J. J. (2018). *The Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. New Haven: Yale University Press.
- Mearsheimer, J. J. (2019). *The Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. New Haven: Yale University Press.
- Mearsheimer, J. J. (2020). The Return of Great Power Politics. *International Affairs Review*, 45(1), 23–39.
- Moffitt, B. (2016). *The Global Rise of Populism*. Stanford: Stanford University Press.
- Norris, P., & Inglehart, R. (2019). *Cultural Backlash: Trump, Brexit, and Authoritarian Populism*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nye, J. S. (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: Public Affairs.
- Nye, J. S. (2020). *Do Morals Matter? Presidents and Foreign Policy from FDR to Trump*. Oxford: Oxford University Press.
- Nye, J. S. (2021). *Do Morals Matter? Presidents and Foreign Policy from FDR to Trump*. Oxford: Oxford University Press.
- Smith, J. (2019). Strategic Competition: The New Cold War? *Foreign Policy Analysis*, 9(1), 23–45.
- United Nations. (2025). *Statements of the General Assembly (Speeches by Heads of State)*. New York: UN Documentation Service.
- Van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and Power*. London: Palgrave Macmillan.
- Walt, S. M. (2018). *The Hell of Good Intentions*. New York: Farrar, Straus & Giroux.
- Waltz, K. N. (2000). Structural Realism after the Cold War. *International Security*, 25(1), 5–41.
- Wilson, R. (2020). *The United States, China, and Russia at the United Nations*. London: Routledge.
- Wodak, R. (2001). *The Discourse of Politics in Action*. London: Routledge.